



ضرب المثل‌های مازندرانی

و

اصطلاحات، کنایات و لغات مهجور و زبانزدهای طبری

قوام‌الدین یسائی

به نام خدا

ضرب‌المثل‌های مازندرانی

و

اصطلاحات، کنایات و لغات مهجور و زیاندهای طبری

تبرستان
www.tabarestan.info



تقدیم به

پدران و مادرانی که با فرزندان‌شان به زبان شیرین مازنی،

این میراث گرانسنگ نیاکان

سخن می‌گویند.

سرشناسه	: بینایی، قوام‌الدین، ۱۳۴۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: ضرب‌المثل‌های مازندرانی و اصطلاحات، کنایات و لغات مهجور و زبانزدهای طبری / قوام‌الدین بینایی.
مشخصات نشر	: تهران: میرماه، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۹۲ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۳-۰۸۷-۰
موضوع	: ضرب‌المثل‌های مازندرانی
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۳ پ ۲۵ / PIR ۳۲۶۹
رده بندی دیویی	: ۳۹۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۸۳۲۳-۸۰م

ضرب‌المثل‌های مازندرانی

و

اصطلاحات، کنایات و لغات مهجور و زبانزدهای طبری

تبرستان

www.tabarestan.info

قوام‌الدین بینایی



۱۳۹۳ خورشیدی



تبرستان
www.tabarestan.info

ضرب‌المثل‌های مازندرانی و اصطلاحات، کنایات و لغات مهجور و زبانزدهای طبری

ناشر: میرماه

مؤلف: قوام‌الدین بینایی

طراحی جلد: مهدیه ناظم‌زاده

لیتوگرافی و چاپ و صحافی: چاپ جلوه شهر آمل

نوبت و سال انتشار: نخست / ۱۳۹۳

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۷۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۳-۰۸۷-۰

تجریش، دزاشیب، خیابان شهید رمضانی، کوی شهید مرتضی عباسی، شماره ۳، واحد ۲

تلفن: ۲۲۷۲۲۹۰۱-۲ فاکس: ۲۲۷۱۹۵۲۳

email: info@mirmah.com

www.mirmah.com

پیشگفتار

یکی از شاخه‌های فرهنگ عامه (فولکلور) مثل‌هاست که سینه به سینه از نسلی به نسلی دیگر منتقل گردید. صورت‌های گوناگون ادب عامه به دلیل اینکه آفرینندگان آن در تماس دائم با طبیعت بوده‌اند، متأثر و مرتبط با طبیعت است. ساختمان و اساس این نوع ادبیات برد دو اصل واقع‌گرایی و خیال‌پردازی استوار است و علت دلپذیری آن نیز حاصل آمیزش این دو اصل است. از ادب عامه به برخی ینش‌ها و تلقی‌های اجتماعی و اعتقادات مذهبی و باورهای اقوام ابتدایی می‌توان پی برد. از سوی دیگر نقش آموزشی و تربیتی این نوع از ادبیات را که سبب انتقال تجربیات مفید و ارزنده‌ی گذشتگان به آیندگان می‌شود نباید از نظر دور داشت، زیرا موجب استحکام رفتارهای اجتماعی و تحکیم اصول اخلاقی می‌شود. این نوع ادبیات تلاش انسان‌هاست برای گریختن از محدودیت‌ها، ناکامی‌ها و نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی و تصویر مدینه فاضله. به همین جهت است که آرزوها و تمنیات درونی خود را با آرامش خیال در قالب مثل‌ها، قصه‌ها و... بیان می‌کنند که سبب دوام و پایداری فرهنگ قومی و استمرار آن در

تاریخ می‌شود که گنجینه‌ای برای ادبیات مکتوب ملی محسوب می‌گردد. این مثل‌ها که سرشار از لطافت، ذوق، پویایی و هنر آفرینندگان بی‌نام و نشان اجداد ماست سینه به سینه از گذرگاه ودالان پرفراز زمان گذر کرده، تا به ما رسیده است اما ملاحظاتی چند...

۱- این ضرب‌المثلها به تدریج در طی ده سال اخیر با دقت در گفت و شنودها و مجادلات مردم به خصوص در شورای حل اختلاف ایزدشهر جمع‌آوری و تکمیل گردید.

۲- این ضرب‌المثل‌ها در جامعه‌ی سنتی مردم سالار با اقتصاد کشاورزی و نیمه دامداری جاری و ساری بود ضرب‌المثل چه بسا ساعت‌ها مشاجره را کم کرده و با کوتاه‌ترین جمله، عمیق‌ترین و طولانی‌ترین مفاهیم را تفهیم می‌کرد و گاه با تعمیم آن مبنای تصمیم‌گیری‌های مهم زندگی می‌گردید. بنابراین در قرائت ضرب‌المثل‌ها ایده‌آل‌ها و افق‌های فکری و کلامی چنین جامعه‌ای باید مورد توجه قرار گیرد. مثلاً حیوانات اهلی (مثل گاو و اسب) به دلیل نقش موثری که در زندگی مردم ایفا می‌کردند نه یک حیوان بلکه جزیی از عزیزترین اعضای خانواده محسوب می‌شده است لذا این حیوانات معیار بسیاری از قضاوت‌ها در ضرب‌المثل‌ها قرار می‌گرفتند نمونه‌ی همان نقشی که اسب در فرهنگ ایران باستان و شتر در میان اعراب داشت.

۳- پدیده‌ی جهانی شدن خواسته یا ناخواسته فرهنگ‌های محلی را در برابر نابودی قرار خواهد داد و فرهنگ ما هم از این قاعده مستثنی نیست. چه بسیاری از نوجوانان مازندرانی حتی در داخل مازندران قادر به تکلم این زبان شیرین نیستند و چه بسا بسیاری از خانواده‌ها به عمد که حاصل نوعی خودباختگی است از آن لهجه روی بر تافته و خود را به تجاهل زده‌اند. این گسست و شکاف فرهنگی موجب نابودی تدریجی این ضرب‌المثل‌ها، و عبارات حکیمانه می‌شود که حاصل

عمری تلاش و تجربه‌ی پیران سرد و گرم چشیده و از مفاهیم عالی انسانی و روز آمد نیز برخوردار است و حیف است که این تجربه‌ی گران بهای اجداد ما در غبار تاریخ فراموش و به طاق نیستی سپرده شود.

۴- مفاهیم به کار رفته در ضرب‌المثل‌ها یکسان نیستند، بعضی ساده و سطحی و بعضی عمیق، گویا دریای خزر یا آب بندان‌های شمال را ماند که انواع موجودات از ماهی سفید و خاویار تا لاک‌پشت و قورباغه را که البته هر کدام در جای خود بسیار ارزشمند هستند در خود جای داده است. اگر گفته شود که بعضی از این ضرب‌المثل‌ها می‌تواند موضوع پایان‌نامه‌ی تحصیلی قرار گیرد سخنی به گزاف نیست.

۵- سابقه‌ی دانش جامعه‌شناسی و روان‌شناسی جدید بیش از دو قرن نیست، اما با تفکر و تعمق در ضرب‌المثل‌ها بسیاری از مقوله‌های این دو دانش از قبیل کمبود محبت و واکنش‌های دفاعی و... را در کلام حکیمانه‌ی عقلای قوم می‌توان یافت.

۶- گفته‌اند در مثل مناقشه نیست جهت تقریب به ذهن و چه بسا از ابعاد دیگر ذهن را دور می‌سازد. لذا در بعضی از موارد قابل تعمیم و استنتاج منطقی نیست.

۷- ضرب‌المثل‌ها براساس حروف الفبا تنظیم گردید.

۸- مثل‌ها غالباً موزون و مسجع هستند، چه پیشینیان ما به فراست دریافته بودند که کلام موزون ماندگاری و تاثیر بیشتر در ذهن و زبان جامعه دارد.

۹- ترجمه‌ی لغوی و معادل‌سازی‌ها نمی‌تواند بیان‌گر قطعی و نهایی مثل‌ها باشد. ترجمه لغوی گرچه در بعضی موارد نارسا جلوه می‌کند، اما برای کسانی که آشنایی کامل با زبان مازندرانی ندارند مفید است.

۱۰- این مثل‌ها می‌تواند از طریق رسانه‌های گروهی بیان گردد و شاعران در شعر خود و سخن‌گویان در کلام خود از آن بهره‌گیرند تا بر غنا و ماندگاری این خرده فرهنگ ایرانی افزوده شود.

۱۱- بارها مظاهر مادی تمدن ایران، از جمله مازندرانیان از سوی اقوام مهاجم تخریب شد، اما چون مأمن ضرب المثل‌ها سینه‌های پاک مردم بوده است، سالم و دست نخورده باقی مانده است.

۱۲- ردپای بسیاری از حوادث تاریخ را که امکان طرح در تاریخ و ادبیات رسمی و درباری به دلایل سیاسی، مذهبی و... نیافته‌اند در خاطره‌های قومی به گونه‌ی ضرب المثل می‌توان یافت.

۱۳- تعدادی از ضرب المثل‌ها متاخر و گاه ترجمه مثل‌های فارسی است که رنگ قومی و منطقه‌ای به خود گرفته‌اند از ذکر ضرب المثل‌های فارسی که صرف ترجمه آن‌ها در محاورات به کار می‌رود اجتناب شده است چه ضرب المثل‌ها و کنایات فارسی به اندازه کافی مورد توجه قرار گرفته‌اند.

۱۴- با دقت و تعمق در مثل‌ها می‌توان فهمید که آفرینندگان گمنام آن با آیات قرآنی و روایت دینی و دواوین شعرای بزرگ آشنایی داشته و از مضامین آنها استفاده کرده و گاه مثل ترجمه‌ی آیه‌ای است و با یک مصرع از دیوانی است.

۱۵- بعضی از مثل‌ها به دلیل نزاکت و رعایت ادب و اخلاق آورده نشده است.

۱۶- از آنجا که تنوع لهجه‌ها در مازندرانی فراوان است و انتخاب لهجه‌ی معیار امری مشکل است ناگزیر آوانگاری‌ها بر اساس لهجه‌ی زادگاه مولف کتاب (ایزدشهر نور) صورت گرفته است.

۱۷- در حیطه‌ی فرهنگ مازندرانی کارهای ارزش‌مندی صورت گرفته که امیدواریم روزی با ترکیب و تکمیل این تلاش‌های پراکنده فرهنگ کامل مثل‌ها تدوین گردد.

۱۸- بین ضرب‌المثل‌های رایج در مناطق مازندران و گلستان تشابهات لفظی و مثل‌های فارسی و ترکی تشابهات معنایی وجود دارد، اما در قلمرو فرهنگ هر منطقه‌ی مازندران برداشت و گاه اختلاف مفهومی خاص دیده می‌شود.

۱۹- علاوه بر مثل‌ها بسیاری از کنایات، طنز، و لغات و اصطلاحات مهجور که شاید برای پنجاه ساله‌های مازندرانی نیز تازگی داشته باشد در اینجا کتاب آورده شده است.

۲۰- حضرت استاد دکتر منوچهر ستوده در گفتگوی شفاهی فرمودند که آوانگاری با حروف لاتین را که خود از مبدعان آن در جوانی بودند و مرسوم کردند امروزه در آستانه صد سالگی نمی‌پذیرند و آن را نوعی نقص برای زبان و ادبیات ایرانی می‌دانند^۱، لذا به احترام ایشان از همان آوانگاری مرسوم (اعراب‌گذاری) که توصیه معظم‌له بود، برای مثل‌های کتاب استفاده شده است.

۲۱- ضرب‌المثل‌ها و کنایاتی در این کتاب آمده است که در دو کتاب قبلی نگارنده یعنی ضرب‌المثل‌های مازندرانی و کتی‌یا دیار بر یاد مانده نیامده بود. امید است روزی مجموعه این ضرب‌المثل‌ها در دفتری واحد تدوین و منتشر گردد.

۲۲- حدود صد ضرب‌المثل این کتاب از دفتر یادداشت‌های آقای سهراب یوسفی سمرجی ساکن بهشهر است که شامل پانصد ضرب‌المثل بود انتخاب و بازبینی گردید. وی آن چنان شیفته فرهنگ مازندرانی و ضرب‌المثل‌ها است که در سخت‌ترین شرایط (قطع نخاع) نیز به تدوین آن همت گماشت چنانکه خود

۱ - حضرت استاد دکتر ستوده در مرقومه‌ای به نگارنده در مورد ضرب‌المثل‌های کتاب کتی‌یا دیار بر یاد مانده چنین نگاشته‌اند ... «زیاد متوجه حروف لاتین شده‌اید و آن را وارد متن فارسی کرده‌اید اگر ما نتوانیم با زیر و زبر و پیش مفردات زبان فارسی را قابل خواندن بکنیم خود قبول کرده‌ایم که زبان [ما] ناقص است و راه حمله را به استعمارگران نشان داده‌ایم. آنها که مدتهاست در فکر تعویض خط ما هستند به میدان می‌آیند.

می‌نویسد: «خدا را شکر می‌گویم که به من یاری دادی که پس از ۱۹ سال بیماری بتوانم این ضرب‌المثل‌ها را به حالت درازکش روی شکم جمع‌آوری نمایم و تقدیم خوانندگان محترم نمایم در صورتی که برایم مشکل بود اگر کمک خداوند بزرگ و ائمه اطهار (ع) نبود حتماً این کار صورت نمی‌گرفت سفارش می‌کنم شما هم همیشه به یاد پروردگارتان باشید و از او کمک بخواهید تا شما را یاری دهد و اگر هم چیزی و ایرادی در این نوشته مشاهده نمودید حتماً با بزرگواری خود مرا ببخشید و در خاتمه دعاگو شما هستم.»

سهراب یوسفی گرجی ۱۳۸۲/۷/۲۵

۲۳- در پایان از تمامی علاقه‌مندان و صاحب‌نظران می‌خواهم که با طرح دیدگاه‌ها و رهنمودهای خود و عفو کاستی‌ها و نقد دلسوزانه، مؤلف را یاری و دلگرم سازند. سپاس ویژه دارم از استادان یدالله خاکپور، بهرام رشید و ولی‌الله نجاتی که راهنمایی‌های ارزنده و سودمندی در یافتن و بیان مفاهیم ضرب‌المثل‌ها ارائه فرموده‌اند و از آقای رضا حسین‌زاده که کار پر زحمت تایپ آن و آقای شعبان دهقان مسئول چاپ سپهر نور کار غلط‌گیری، و نمونه‌خوانی و نیز آقای سهراب تورانی (کارمند صدا و سیما، مرکز مازندران) که ویراستاری کتاب را به عهده گرفتند. از آقای مهندس علی‌پور و مهندس مومنی شهرداران محترم ایزدشهر و نور و اعضای محترم شورای اسلامی این دو شهر به جهت کمک در نشر کتاب سپاسگزارم. سرانجام باید قدردان جناب دکتر علی یزدی‌نژاد مدیر انتشارات میرماه که خود از استادان صاحب‌نظر و شیفتگان فرهنگ مازندرانی هستند که علاوه بر تقبّل زحمت نشر کتاب، با بازخوانی متن نهایی رهنمودهای ارزنده‌ای ارائه فرموده‌اند باشم. توفیق همگان را از خدای بزرگ خواستارم.

قوام‌الدین بینایی

ایزدشهر نور - شهریور ۱۳۹۳

فهرست

پیشگفتار.....	۵
آ.....	۱۳
الف.....	۱۵
ب.....	۲۱
پ.....	۲۵
ت.....	۲۸
ج.....	۳۲
چ.....	۳۴
ح.....	۳۷
خ.....	۳۹
د.....	۴۲
ر.....	۴۷
ز.....	۴۹
س.....	۵۱
ش.....	۵۵
ص.....	۵۸
ع.....	۶۰
ف.....	۶۱
ق.....	۶۳
ک.....	۶۵
گ.....	۷۲

ل..... ۷۶

م..... ۷۸

ن..... ۸۲

و..... ۸۵

ه..... ۸۹

ی..... ۹۱

• آسِمُونُ سِ کلاه دُو جِنِه

برای آسمان کلاه می‌دوزد. کنایه از دروغ‌گویی و تهمت است.

• آسِمُونِ بَوَارِه ، ژمین بَردارِه

آسمان باید بیارد تا زمین برداشت نماید. کنایه از بخشش و مهیا بودن علل و اسباب امور است.

• آَش شُورِ که بِسْمِ اللهِ نَدارَنه، ژَن بیوه مُوَارِکِ وَا نِدارَنه.

آش ترش و بی مزه نیازی به گفتن بسم الله و زن بیوه هم نیازی به تبریک گفتن ندارد. کنایه از بی ارزش بودن چیزی است.

• آدِمِ کَجِه بَمیرِه که پِلَمِ دَنیوُو

آدمی کجا (می‌تواند) بمیرد که گیاه آختی وجود نداشته باشد (چون آختی در سراسر مازندران وجود داشت). کنایه از فراوانی و بی ارزش بودن چیزی است.

• آدمی که شیر رِ بَسُوته، دُور پُوف کنه

آدمی که شیر را سوخته است، دوغ را فوت می‌کند. کنایه از محتاط بودن است.

• آش تا کِنّا، نون تا صحرا

آش تا پَله (خانه) و نان تا صحرا (وجود دارد). کنایه از وضعیت معیشتی عالی داشتن است.

• آشِ دِلّه واش

مثل سبزی داخل آش. کنایه از دخالت بی‌مورد است.

الف

• اسیر و عبیر

نوعی دشنام است. احتمالاً عبیر مازندرانی شده عبید به معنی برده است.

• اَمَا وَلِ پِشْتِ توت دار می، شِما گَرِنِ اسب

ما درخت توت خمیده‌ای هستیم و شما اسب بیمار. کنایه از تحمل رنج و گرفتاری دیگران است (معمولاً اسبان بیمار و گر گرفته خارش بدن خود را با سائیدن بر درخت توت که به وفور یافت می‌شد برطرف می‌کردند).

• اَمِه نالِ بِنِ گو نَوُونِه

گاو زیر پله ما نمی‌شود. کنایه از مفید نبودن است.

• اَتی خَر بَمَرِدِه بار دِپِشُوسْتِه

انگار خر مرده است و بارش زیر و رو شده است. کنایه از بی نظمی است.

• اِرَرَا

اصطلاحی در مورد شالی خزان که از موعد کشت آن گذشته باشد.

• اِرگ

اصطلاحی است در مورد بستن گاو و گوساله در جایی خاص برای چریدن تا در دسترس باشند.

• اِرگ خوانِه دَوْتی، اَنجیلی کش دَوِن نا تِسکای کَش

اگر می‌خواهی ریسمان (حیوانی) را ببندی به درخت اَنجیلی (که محکم است) ببند نه به درخت توسکا (که سست و شکننده است). کنایه از تکیه‌گاه مطمئن و قوی داشتن است.

• اَلِ وا وَلِ وا، بَزِ می‌گِنْ کا

اَلِ وا وَلِ وا، یک گلوله (مشت) موی بز. کنایه از هر دری و بیهوده سخن گفتن است.

• اُو تَپَه بَوِه، بِنِه اِقْمُشْتَه

قطره‌ای آب شده است و در زمین فرو رفته است. کنایه از ناپدید شدن و غیبت ناگهانی است.

• اُوچ عَبّاس

اصطلاحی است یعنی سر و ته قضیه را به هم دوختن و فیصله دادن

• اُوس بتیم

شکم اوس، نوعی تمسخر و کنایه از حریص بودن است (به خوشه‌های شالی‌هایی که به مرحله باروری خوشه می‌رسند. هم اوس بتیم می‌گویند).

اوس شاید تشبیه به محمّد بن اوس، آخرین حاکم طاهریان در مازندران که مالیات‌ها را چند برابر ساخت و زمینه ساز قیام مردم رویان به رهبری حسن بن زید علوی و تشکیل دولت علوی طبرستان در سال ۲۵۰ هـ ق گردید، باشد.

• اِتی چله مُرِ رِ پنه^۱

انگار تازه فرزند به دنیا آورده‌ای را می‌پاید. کنایه از دقت مراقبت کردن و پاییدن است.

• اِتی بنه بیمو

تا حدی به زمین افتاده است. کنایه از شکستن غرور است.

• اِتی ایش بزُو

انگار ادرار کرده است. کنایه از ترس زیاد است.

• اِگر

اصطلاحی است کنایه از رفیق و دوست و اُخت شدن بچه‌ها با بزرگتر هاست.

• اَلوگ

اصطلاحی است در مورد شعله ناگهانی آتش. کنایه از افرادی است که قادر به مهار خشم خود نیستند و به ناگاه از کوره در می‌روند.

• اَسب ، اَسبُون کنه

مثل اسب (ما را) می‌تازاند. کنایه از کار کشیدن از دیگران است

اشاره‌ای است به جینگا سر که سه یا چهار اسب را همزمان بر روی شالی‌ها جهت خرمن کردن می‌گرداندند که کار سخت و طاقت فرسایی هم بود.^۲

۱. در فرهنگ عامه نسبت به مراقبت و پاییدن شبانه روزی از مادر تا هفت روز (شش یک) باورهایی وجود داشت (رجوع شود به کتاب، ایزدشهر ص ۹۰)

۲. قبل از ورود دستگاه خرمن کوبی، تا سالهای ۱۳۵۵ش. بعد از دروی محصول کشاورزان بر اساس همیاری، کایری با هماهنگی قبلی از سپیده دم تا پایان روز شالی‌ها را با گرداندن اسبها به صورت مدور از خوشه های جدا می‌کردند و چارواداران برنج‌ها را توسط اسبان خود به منزل کشاورز می‌آوردند.

• **اَسْبِ خَرِ وَرِ دَوْتِی، خَرِ نَوُونِه وَلِی عَادِتِ خَرِ رِ گیرنه**

اسب را در کنار خر ببندی، خر نمی‌شود اما از عادت خر تاثیر می‌پذیرد. کنایه از تأثیر همنشینی است.

• **اَتَه شَهَرِ رِ اَتَه دروازه وَسَه^۱**

یک شهر را یک دروازه کافی است؛ کنایه از مفید بودن است.

• **اَسْبِ نَیْتَه، آخِرِ دِرسِ کَنَه**

(هنوز) اسب نگرفته است آخور درست می‌کند. کنایه از شتاب زدگی در کارهاست.

• **اَسْبِ سَرِ جَا برو پایین**

از روی اسب پایین بیا؛ کنایه از فرو خوردن خشم و کوتاه آمدن است.

• **اَگِه وَشَنی بَتیم دُارمه، خَسَه تَن نارمه**

اگر شکم گرسنه دارم، تن خسته‌ای ندارم؛ یعنی مفت و مجانی برای کسی کار نمی‌کنم.

• **اِتِی اَفْرایِ جِلَام**

(مثل) برگِ درختِ اَفْرا

کنایه از بی ثباتی و تَلَوَن مزاج است (چون برگ درخت اَفْرا با نسیمی پشت و رو می‌شود).

• **اِتِی اوُ دَنگِ نماز**

مثل نماز آبدنگ (آسیاب)؛ کنایه از تعجیل و شتاب در کارهاست.

۳. سابقاً آبادیها و شهرها دروازه ورود و خروج داشتند، تا اواسط قاجار پابرجا و امروزه نام آنها باقی مانده است؛ دروازه دولت، دروازه شمیران و....

یعنی نماز را مثل آبدنگ که سریع بالا و پایین می‌رود تا شالی‌ها را به برنج تبدیل کند، خوانده است.

• اَتِه کِلِ اَغُوْذ چِلِ نَفَرِ کَتپِلِ زَنَنَه

(برای) یک عدد گردو چهل نفر (چیزی) به سویش پرتاپ می‌کنند. (تا نصیبشان شود)

کنایه از خواستگاری افراد متعدد از دختران است تا خدا چه خواهد.

• اُونکه دُوْسِ نَمَکِ یِکِ اَنگوشِ

کسی که دوست (واقعی) است مانند نمک یک آنگشت است. کنایه از صمیمیت و یکرنگی است.

• اَتِه شَهَرِ گِلَامِ سَرِ نِیشتِنَه

بر روی یک برگ درخت شمشاد نشسته اند کنایه از صمیمیت و یکدلی است.

• اَگِه این چش اُوْن چش رِ بَدَرِدِ بَخَرِدِ وَ وِنِی وَ سَطِ دَنیوِه

اگر این چشم برای چشم دیگر کارایی داشت، بین‌شان بینی وجود نداشت. کنایه از عدم اتکا به غیر و تکیه به خویش است.

• اِتی گُو دَمِ نَارِنَه

انگار گاو دم ندارد؛ کنایه از زشتی و نارسایی است.

• اِتی عَرَبِ بَوِه

انگار عرب شده است؛ کنایه از روحیه پرخاشگری و لجاجت است.

• اِتی وِنِه پَرِ گُو رِ بَخَرْدِه

انگار گاو پدرش را خورده است؛ کنایه از پدرکشتگی و بدهکاری است.

• اِتی آیوی چش

مثل چشم ایبا (نوعی پرنده) کنایه از زیبایی است

• اَسب کَلّه رِ آخُونِ نِمّه

سر اسب را اخوند نشان می‌دهد. کنایه از توهّم است.

• اَنِیشتِ دل و کشک او

دل گرسنه و آب کشک کنایه از دو چیز ناسازگار و ننامیدی است. گاهی به جای کشک او و رِفِ او (آب برف) هم گفته می‌شود.

• اِتی تحویل دار کیله^۱

مثل پیمانۀ تحویل دار کنایه از بزرگتر از اندازه واقعی بودن است.

• اِتی جَرّه بَوّه

مثل پوشال خشک شده است. کنایه از تکیّدگی ناشی از رنج و اندوه است.

• اِتی کلاچک جُور

مثل گوشواره‌های کنار دریا (که سابقاً به وفور در ساحل یافت می‌شد). (کنایه از فراوانی) و بی نیازی است.

• اَسبِ زین منزل خَر نَوونه

خر را در جای زین اسب نمی‌بندند یعنی چیز با ارزش را با چیز بی ارزش عوض نمی‌کنند.

۱. برای اطلاع از شغل تحویل داران رجوع شود به کتاب کتی یا، ص ۶۴ تألیف نگارنده

ب

• بَابِلِ گِدا، آمِلِ ضَرَر

(وجود) گدا در بابل موجب زیان آمل (هم) هست؛ یعنی فقر و تنگدستی منطقه‌ای آثار منفی خود را بر منطقه دیگر می‌گذارد.

• بی اُوسُر جینگو^۱ شوْنه

بدون افسار به جینگا (خرمن کوبی) می‌رود. کنایه از عادت و وظیفه شناسی است؛ شاید هم کنایه از عدم آمادگی برای انجام کاری باشد.

• بِنک دِ نه

اصطلاحی است کنایه از تحریک کردن به چیزی یا موردی است.

• بی اُ اُسیو سازنه

بدون آب آسیاب می‌سازد؛ کنایه از کار بیهوده است.

۱. فردی که در وسط جینگا سر، سه یا چهار اسب را به صورت مدور از روی شالی‌ها حرکت می‌داد؛ گاهی به دلیل مهارت بدون افسار یا با افسار یک اسب سه یا چهار اسب را حرکت می‌داد.

• بَزِ رِغَمِ جان، قَصَابِ رِ غَمِ پی

بز در غم از دست دادن جان خویش است و قصاب (در فکر) چربی بز. یعنی هر کس در پی سود و زیان خویش است.

• بُوسِی

پاره شده، ناتوان، نوعی دشنام است که به افراد وارفته گفته می‌شود.

• بَتِیمِ قَد

قدرت شکم کنایه از لاف و گزاف و عدم توانایی است.

• بَدِ کِپری سمِ بَزوئی، اینجه آنجیلی!

روی بد کنده درختی پا گذاشتی، این جا درخت آنجیلی است. کنایه از روبرو شدن با حریف قدرتمند است.

• بَزِ دَرِ سَمَرَقَن، کَلَه پَاجِه یک مَن چَن

بز در شهر سمرقند (ازبکستان فعلی) است، قسمت یک من (سه کیلو) کله پاجه‌اش چند می‌شود؛ معادل دست ما کوتاه و خرما بر نخیل است.

• بَزِ کَلَه کَلَه

بز جلو دار گوسفندان، کنایه از جلو دار بودن و دوست زیاد داشتن است.

• بامِشی ذوق تا بومِ لوهه

شوق و ذوق گریه تالاب بام است؛ کنایه از گذرا و موقتی بودن علائق و سلیقه‌هاست.

• باختِ اَش دَسْ چو هدی

به دست خرس خوابیده چوب داده‌ای؛ کنایه از دشمن تراشی است.

• بی رَسینِ اِرُل رَنَه

بدون طناب زمین را با گاو آهن شخم می‌زند. کنایه از مطیع بودن است.

• بی اُثَر و اُسار

بدون (هیچ گونه) نشان و افساری است. کنایه از ناپیدایی و غیبت است.

• بامِشی رِ بُوتنه تِه گی اَر موُن - بُوته دَس نَزَن زیره کرمون

به گریه گفتند مدفوع تو با ارزش است گفت به آن دست نزن که (مثل) زیره کرمان است. کنایه از خودپسندی است.

• بَیْتِ پَلا، بُوم سَر نَشُونَه

پلوی پخته شده (آماده) پشت بام نمی‌رود^۱. کنایه از مفید و مصرف شدن سریع چیزی است.

• بی صاحبِ لاش

لاشه (گاو و گوسفند) که بدون صاحب است. کنایه از رها شدن و نداشتن تکیه‌گاه است.

• باخْتِه^۲ اَش ویشار نَکن

خرس خوابیده را بیدار نکن؛ یعنی دنبال شر نگرد.

• بَییسِ دَشْتی

دشت نشین پوسیده. دشنامی است که کوه نشینان به ساحل نشینان می‌دادند.

۱. در گذشته‌ای نه چندان دور بام خانه‌های مسکونی انبار برنجه‌ها و هر چیز دیگری بود که ارزش ذخیره کردن داشت.

۲. در بعضی از نقاط مازندران به جای باخته، بافِته هم گفته می‌شود.

● بَیْسُ بُدْمَجُوْن

بادمجان فاسد شده ، کنایه از طینت و سرشت بد داشتن است.

● بَزِ بَزِ وَیْنَه پِلِم چَرَنه

بز به بز نگاه نگاه می‌کند و آختی را می‌چرد. کنایه از چشم و هم چشمی است.

(گرچه آختی قابل چریدن برای هیچ حیوانی نیست.)

تبرستان

● بیوه زَنِ خِد سر - صغیر ریکای بیگلر

زن بیوه خودش و پسر یتیم خود رأی کنایه از نداشتن پشتوانه و حامی است.

www.tb-arestan.info

● بِشْتی رِ راغِن نَزَن

ته دیگ را روغن زن؛ کنایه از مقدس مابی و چابلوسی است.

● بِنه بَخِرده آدَمِ لَوُ نَزَنَه

به آدم زمین خورده لگد نمی‌زنند؛ کنایه از ترحم و حمایت از زمین خوردگان است.

پ

• پتی (فل پتی)

بستن آلوده با خاکستر، اصطلاحی است کنایه از پنهان کردن و ماست مالی کردن است.

• پالون دله کمل ر خرنه

گاه درون پالان را می‌خورد کنایه از نهایت عسرت و تنگدستی است.

• پَنیک

نیشگون گرفتن

• پیچاک^۱

اصطلاحی است کنایه از در تله افتادن و طنزی است در مورد مهمان ناخوانده

۱. پیچاک به دیواره‌ی دو طرف تله که غالباً با گیاه گنیما ساخته می‌شد و پرندگانی چون ایبا و توکا را به سمت تله هدایت می‌کرد هم گفته می‌شود.

• **پرزو**

اصطلاحی است کنایه از جاروب کردن همه چیز و باقی نگذاشتن چیزی است.

• **پراز**

برافراشتن، تکیه دادن چیزی به دیوار یا هر چیز دیگر، مثلاً دمپایی خیس را برای خشک شدن به دیوار تکیه می‌دهند؛ فعل امر آن هِپراز است.

• **پیچاک**

به دست‌های خوب نشسته، بعد از خوردن میوه گفته می‌شود.

• **پسو**

به عمل گرفتن آشغال و علف‌ها و غربال کردن تیمجار (خزانه برنج) گفته می‌شود.

• **پَته^۱ مهر بوه**

پته مهر شده است یعنی تاریخ مصرف آن تمام شده است.

• **پید کلا، او ناشته**

کوزه کهنه ما آب نداشت؛ نوعی گله از عدم توجه به خود است. در مواردی پید کلا لو ناشته

یعنی کلاه کهنه لبه نداشت است هم گفته می‌شود.

• **پالون دکت**

پالان افتاده کنایه از آشفته بازار و بی سر و سامانی است.

۲. پته برآمدگی از آب که با امواج به زیر آب می‌رود.

● پا

به محل نگهداری اسبان و چهار پایان که به صورت شبکه چوبی درست می‌شد، گفته می‌شود.

● پارسال گاز گیته، اَمسال لَو زَنَه

سال گذشته گاز می‌گرفت و امسال لگد می‌زند؛ یعنی عیبی بر عیبهای افزوده شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

● پَلَنگِ پِشتِ می‌رِ بیتی

مواز پشت پلنگ گرفتی؛ کنایه از کار بزرگ و خطرناک کردن است.

● پَر پتی

اصطلاحی است کنایه از تلاش مذبحخانه و بی‌فایده است.

● پَهلو وَنی

پهلوی می‌بندی؛ اصطلاحی است به معنی حمایت زیرکانه و مخفیانه از کسی یا چیزی دادن، چیزی به کسی به صورت پنهانی

● پیدا هکرده مال، مِ پَر مال

مال پیدا شده (مثل) مال پدر است؛ یعنی از آن فرد پیدا کننده است.

● پِشتِ راسِ بَوَه

قامتش راست شده است؛ کنایه از برطرف شدن مشکلات است.

ت

• تَش سَر، کلین عمل بِمُو

از آتش خاکستر به وجود آمد؛ کنایه از ناخلف بودن فرزند است.

• تَموم وُونه دار هلی، موئّه پاره گلی

آلوجه درخت تمام می‌شود، اما گلایه (دوستان و آشنایان) باقی می‌ماند؛ یعنی همه جوانب را باید در نظر گرفت.

• تِه خَر تیل جول در جور بورده

الاغ تو از گل عمیق بیرون رفته است؛ کنایه از به مقصد رسیدن است.

• تِه چرن، گو آتِه استنگو گُو ر چرن کنه

گاو اسهالی تو یک اصطبل پر از گاو را اسهالی (بیمار) می‌کند؛ کنایه از تأثیر بد همیشینی است.

• تِه بَپیس رَسن جو؛ نَشینه چو بُورِدِن

با طناب پوسیده تو نمی‌توان بار چوب را حمل کرد؛ کنایه از غیر قابل اعتماد بودن است.

• تِ کَلِ بِنِ گُو نُوونه

گاو شخم زنی برای تو نمی‌شود. کنایه از ناامیدی است.

• تِ رَجِ کَجِ دَرِه

ردپای تو در جای کج قرار دارد؛ کنایه از بیراهه رفتن است.

• تِ شمشیرِ ونِه اَبَرِ تَکِ او بَخَرِه

شمشیر تو باید از بالای ابرها آب بخورد کنایه از امید به کارهای بزرگ داشتن است.

• تَش بِل

پاره آتش کنایه از نامیمونی و شومی است. معادل آتش پاره است.

• تُوَرِ دِم

دسته تبر کنایه از ترشروی است.

• تا ظَهرِ ما رِ وِکِ پِیشِ دَوِه، بَعْدِ از ظَهرِ وِکِ ما رِ

تا ظهر مار بدنبال قورباغه بود بعد از ظهر قورباغه به دنبال مار. کنایه از ناپایداری روزگاری است.

• تا هَفِ دَبَه حَلالِه

تا هفت بار دبه در آوردن حلال است طنزی است در مورد کسانی که مکرراً معترض شده تا چیزی عاید شان گردد.

• تِ دِمِ حَلَبِ دَوَسَنَه

به دُم تو حلب بسته‌اند، طنزی است در مورد جوانانی که به تازگی ازدواج کردند.

• **تُو باخِس من هم خِسیمِه** ، هارِشم طلبِ کارِ کرِه سَرِ رَسَن کَنه
تو بخواب من هم می‌خوابم، بینم طلبِ کارِ طنابِ برِ گردنِ چه کسی می‌اندازد.
(تهدید کشاورز به گاو خسته‌ای که توانِ شخمِ زدنِ نداشت)، کنایه از تهدید و در
معرض خطر و زیان بودن است.

• **تاریکیِ نیشته روزِ پِشتی رِ پنه**
در تاریکی نشسته است اما روشنایی‌ها را می‌پاید کنایه از خبر داشتن از همه چیز
است.

• **تَنّه سَر**
کنایه از همجواری و همسایگی است.

• **تُو تَک**
اصطلاحی است برای نانه‌ای کوچکی که در تنور ابتدا برای بچه‌ها پخته می‌شد تا
آنها مزاحم کارِ بزرگ‌ترها نشوند.

• **تَل تلوینه**
اصطلاحی است کنایه از تلخ و معادل زهر مار فارسی است.

• **تَلیکا**
نگاه پنهانی ، دزدانه نگاه کردن است.

• **تَش وَشته**
پاره آتش، کنایه از نگرانی و تشویش است.

• **تَلِه مارِ گِلِ هدایی؟**
چوب اصلی تله را در گِل فرو کردی؟ کنایه از نشانه گذاری و کمین نشستن و
مترصد فرصت بودن است.

● تَرشِ آشِ فَاتِحِه خونی چیه، شیشِیم

فاتحه خوانی برای آتش ترشی (که سر سفره می‌آورند) چیست؟ شیشِیم (سوتی که جهت تمسخر ادا می‌شود)؛ کنایه از بی‌ارزشی بودن هر کاری است.

● تیل و فیل

در گل فرو رفته، اصطلاحی است نوعی دشنام است.

● تا چاشت چی هکرِدمه که بعد از چاشت هکِیم

تا وقت ناهار چه کاری کرده‌ام، که بعد از ناهار انجام دهم. کنایه از ناامیدی از روزگار است.

● تَمُوشِینِه قِرِه^۱ و ونه

تمشک فاسد می‌شود، یعنی کار از کار می‌گذرد و فایده خود را از دست می‌دهد.

● تَلِک

اصطلاحی است یک واحد و قطعه زمین کشاورزی تَلِکه یعنی در اختیار داشتن.

● تَل تیم

تخم تلخ کنایه از ناسازگاری است.

● قِرِه شِ خشک سینه گَت هکرِدمه

تو را با پستان خشک (بدون شیر) بزرگ کرده‌ام. کنایه از شناختن تمام روحیات و جزئیات فردی است.

۱. به انگور ترش هم قره گفته می‌شود.

ج

• جَن کَلِی

لانه جن - کنایه از تاریکی و مکان پرت و ویرانی است.

• جَوُگِی ' جَوُگِی رِ بَد دارنه

کولی از کولی بدش می‌آید؛ کنایه از بخل و حسادت است.

• جَمه شوی پِلو^۱

پلوی شب جمعه. کنایه از دست آوردی چیزی بدون تلاش و کوشش است.

۱. کولی‌ها در عصر ساسانی توسط بهرام گور (بهرام پنجم) برای شادمانی مردم از هند و از مسیر کابل افغانستان وارد ایران شدند. با سقوط حکومت ساسانی و تحولات سیاسی بعد از آن در سراسر ایران پخش و به حیات موزائیکی خود در جامعه ایران ادامه دادند هنوز هم تعدادی از اعقاب آنها از طریق نوازندگی و خوانندگی و... امرار معاش می‌کنند. کولی‌ان نه تنها در ایران بلکه در اروپا و آمریکا هم هستند و در نقاط مختلف به اسامی مختلف خواننده می‌شوند در مازندران به کولی‌ها جوگی می‌گویند. آنها غالباً به شغل آهنگری اشتغال داشتند. نسل جدید آنها دارای شغل‌های مختلف و بعضاً تحصیلات عالیه دارند.

۲. معمولاً در شب جمعه برای شادی ارواح مردگان پلو با خورشید را برای همسایگان و نیازمندان می‌دهند.

• جُو نَخِرْدَا او خَوَّانِه

(هنوز) جو نخورده آب طلب می‌کند، کنایه از عادت ناپسند و شتاب در کارهاست.

• جَر و جُور

کنایه از آشفشان و مواد زائد است.

• جَر و جُور

از ادوات صوت به معنی بالا و پایین. در گذشته گاوهای شخم‌زنی (ورزاها) را با این ادوات شرطی می‌ساختند.

• جَنگِ بِزَه مِس

مانند مس زنگ زده؛ کنایه از بی ارزش بودن چیزی است.

• جَنگَلِ غُول

مثل غول جنگل؛ کنایه از نادانی است.

چ

• چار شَمَه شوی عروس

عروس شب چهارشنبه؛ کنایه از خجالتی بودن است.

• چُوی مال در شُونه، حَرَف مال در نَشُونه

ضربه چوب خوب می‌شود، اما زخم زبان باقی می‌ماند.

• چُو قَلیوُن

(مثل) چوب قلیان؛ کنایه از لاغر و نحیف بودن است.

• چُو غَراب

اصطلاحی است کنایه از لاغری و ضعیف بودن است.

• چِپُو

به نیم دانه ریز برنج که برای مرغها مصرف می‌شود گفته می‌شود.

• چَشِ وَرِوَنی رِ وَرَنه

در جلوی چشم، بینی را می‌برد (می‌دزدد)، کنایه از پُرویی است.

• چچی کا^۱ پیش نده

هیزم نیمه سوخته را جلو نینداز. کنایه از آتش بیار معرکه نشدن است.

• چو بنه نی انه

چوب بر زمین نمی‌افتد؛ کنایه از شلوغی و از هم گسیختگی کارهاست.

• چو به غیر از کلا و کوزه همه چیز وه استفاده دارنه

چوب به غیر از ساختن کوزه بزرگ و کوچک برای همه چیز قابل استفاده است. کنایه از سودرسانی فراوان و بخل نداشتن است.

• چنگل اَگِه رَگ داره تُو نارنی

چغندر رگ داره ولی تو نداری؛ کنایه از بی‌غیرتی است.

• چلیک

نوعی پرنده دریایی است (که گوشت لذیذی دارد)، صفتی است برای افراد لاغر

• چَلَب چَلَب

اسم صوت به معنی سروصدای آب معادل شُر شُر فارسی

• چَکیس

اصطلاحی است به معنی لاغر و خشک و ترکیده؛ به آدم خسیس هم گفته می‌شود.

۱. در نور به هیزم نیم سوخته وَشته کِل می‌گویند که شعله یا الوگ نداشت و صرفاً برای انتقال آتش به کار می‌رفت اما جنگل نشینان از چوب درخت مرادی که به آن شماله می‌گفتند، برای انتقال آتش و به جهت اینکه الوگ داشت برای روشنایی و مسیریابی استفاده می‌کردند (با سپاس از یادآوری آقای جلیل قیصری شاعر مشهور و ارجمند).

• چکو

به شالی‌های پوک گفته می‌شود.

• چفت و چغل

اصطلاحی است به معنی وارفته و کج و معوج؛ کنایه از ضرر و زیان است.

• چرن‌گو

گاو اسهال گرفته، کنایه از بی‌فکری و حرفهای نسنجیده است.

• چگل

اصطلاحی است زیر و رو کردن چیزی بیشتر در مورد مرغها به کار می‌رود.

• چس

کنایه از خسیس بودن است.

ح

• حلوا خُر گورسر

حلوا خور سر قبر. کنایه از داشتن فرزندی در پیری است - معادل زنگوله پای تابوت.

• حَرَف حرف ایارنه، وا وَرَف

هر سخن سخن دیگری و باد هم بر ف را به دنبال دارد؛ کنایه از نتیجه و پاداش هر عملی است.

• حَسَن سه روز^۱

اصطلاحی است کنایه از عدم ثبات در شغل و کار و تغییر مداوم شغل است.

۱. در باور عامه آمده است که مردی به نام حسن به سراغ هر شغلی می‌رفت بعد از مدتی کوتاه آن را تغییر می‌داد.

• حَسَنِ غِصَّةِ خَوُرْ^۱

کنایه از حساس بودن و از هر حادثه‌ای دلتنگ شدن است.

• حَرْفِ حِسَاب، شاه رِ جَوَابِ کِنِّه

حرف حساب شاه را هم قانع می‌کند؛ کنایه از استواری کلام و آوردن دلایل منطقی است.

تبرستان

www.tabarestan.info

۲. در باور عامه آمده است که مردی به نام حسن برای هر حادثه پیرامونی خود نگرانی و غصه می‌خورد حتی برای خر همسایه اش که کره بدون دم به دنیا آورده بود.

خ

• خِرِس هَر چِی بَخَرده، دَمِیشْتِه

خرس هر چه خورده، پس داده؛ کنایه از شباهت پسر به پدر و دختر به مادر است.

• خِی تَن

بالش (تن خوک کنایه از چاقی و تنبلی و لش بودن است).

• خورِ بالش نَوُونِه ، وَشَنو رِ خِرِش

خواب آلود (نیازی) به بالش و گرسنه نیازی به خورشت ندارد.

• خِی عَقْل

عقل خوک، کنایه از اندیشمند بودن است.

• خَرِ خایِه وَری اَشَنوُ سَنِه

خز را با بیضه‌اش می‌شناسند. کنایه از کوتاه نگری و نادانی است.

● خَدُوْ خواسته

کنایه از بهانه جویی است.

● خُرَک

به معنی جوش‌های ریز است.

● خَلَه کفشِ دِلَه، کفشِ بیتی

در میان کفش‌های زیاد کفش خود را پیدا کردی، کنایه از بزرگ جلوه دادن کاری است.

● خَالِه صَنَمَبَر

اصطلاحی است در مورد کسانی که از حمام رفتن اکراه دارند.

● خَشک بَوَه گی رِ او نینگن

در مدفوع خشک شده آب رها نکن. کنایه از فراموشی کدورت‌های گذشته است.

● خَش چَس، باد دَم هم نیشته

(کسی که) مرتب باد از مقعد خارج می‌کند، روبروی باد هم نشسته است. کنایه از در معرض آبروریزی قرار گرفتن است.

● خِی مرغنه کنه یا وَچَه؟ اون کله سوخته جا همه کاره اینه

خوک تخمگذار است یا بچه‌زا؟ از آن پدر سوخته هر کاری بر می‌آید. کنایه از نهایت رذالت و پستی است.

● خِی ر تو هِدِن، بینج خوار نَشونه

خوک را اگر هُل هم بدهند برای خوردن شالی‌ها نمی‌رود. کنایه از شرایط نامساعد روزگار است.

● **خدا بنده بخواسته، سیدُ و ملا نخواسته**

خداوند بنده خواسته است نه سید و ملا؛ کنایه از خلوص در بندگی است.
ترجمه بومی ان اگر مکم عندا... اتقیکم است.

● **خَرِ پیش بُوردی یا گاز یا لو**

نزد خر رفتی یا گاز می‌گیری یا لگد می‌زنی؛ یعنی از انسان بی ادب و نفهم نباید
توقعی داشت.

● **خِش دلِ سَرِ لیش**

داماد مثل چرک روی لباس است. طنزی است در مورد دامادهای بد

● **خَرِ خِراک مُهره هَسته**

خوراک الاغ مهره (نام گیاهی) است؛ کنایه از شایسته و سزاوار بودن چیزی است.

د

• دَبَلَقِس

اصطلاحی است به معنی کج و معوج

• دِلِمَاج

اصطلاحی است به معنی جاسوس و خبرچین و دو جانبه (به نظر می‌رسد واژه‌ای مغولی یا ترکی باشد، زیرا دِلِمَاج در ترکی به معنای مترجم است و احتمالاً با همین مفهوم وارد زبان تبری شده است).

• دَار بِي حَاصِل سَر جَرِجِر نَوُونَه

درخت بی‌حاصل نمی‌تواند سرش را پایین بگیرد (معمولاً درختان باردار این کار را می‌کنند) نشانه تواضع است.

• دِخْلِ آدَم ، سَگ بِي دَم

(او) خودش را داخل آدم کرده و سگ بی‌دم است.

اصطلاحی است و در واقع نوعی تمسخر در مورد افراد پر مدعاست.

● دَس مَرِه

اصطلاحی است به معنی در دسترس و کمک و یاور بودن است.

● دِلَب دِلِیپ

اصطلاحی است کنایه از کج و معوج و خم کردن است.

● دیمیر

به مسیر عبور عمومی کنار رودخانه‌ها و نهرها گفته می‌شود.

● دِل کَهو کَر

(کسی که) دل را تیره می‌کند. کنایه از بچه‌های ناخلف است.

● دَسْتامین

به نوعی خربزه کوچک که در دست جا می‌گیرد گفته می‌شود، دستنبو.

● دَنگِل مَسینگ

اصطلاحی است کنایه از آویخته و درهم است.

● دِسَر لوشک زَنَه

در دو جا شخم می‌زند، کنایه از دو شغله بودن است یا داشتن روحیه نفاق و دورویی.

● دَکش

اصطلاحی است به معنای تعویض چیزی است.

● دِم لاکن

(کسی) که دم خود را تکان می‌دهد. کنایه از چاپلوسی و تملق است. (دم لاکنی نام پرنده‌ای است که دم خود را غالباً تکان می‌دهد.

● **دَارِ بِنِه کِنِه**

اصطلاحی است یعنی از درخت بالا و پایین می‌رود، کنایه از شلوغی و بی‌قراری است (در مورد بچه‌های شلوغ به کار برده می‌شود).

● **دَسْتِ جَلِ هِدَاه**

دست خود را عمیقاً فرو برده است. کنایه از زیاده روی و بلند پروازیهای ناشیانه است.

● **دَار و بَار ، دَرَو بَرَو**

اصطلاحی است به معنی سرگرم کاری بودن که برای دیگران شناخته شده نیست فقط رفت و آمد صاحب کار معلوم است.

● **دِمِ گِرِه دَوَسِه**

دمش را گره بسته است؛ کنایه از محدود کردن وقت و تحت نظر داشتن است.

● **دَارِ تَکِ دَرِه**

در نوک درخت قرارداد؛ کنایه از پافشاری و لجاجت است.

● **دزد خِیْ اِ عقل دارنه**

فکری به اندازه خوک دزد دارد. ذم شبیه مدح است.

● **دِرِ بَجُنْبِی، خَرِ اِنِه قاطر جو رِ خرنه**

دیر بجنبی خر می‌آید جوی قاطر را می‌خورد، کنایه از بهره‌گیری از فرصت‌هاست.

۱. خوک در فرهنگ عامه سمبل قدرت و توانایی، فراوانی و در عین حال گاهی بی‌ارزشی است. اما در گذشته‌های دور خوک نر (وراز) سمبل شجاعت و دلاوری و قدرت محسوب می‌شد. پسوند و پیشوند تعدادی از آبادی‌ها (مثل ورازان - ورازده) و سرداران مثل شهر براز بوده است.

● دَس بَرَوِ گِلِ باغِ دِلِه اینگو

دست زد و در باغ پر از گل انداخت (کنایه از بخت و اقبال است)

● درِیوی او کچه کچه تُوُم وُونه

آب دریا با قاشق هم تمام می‌شود؛ کنایه از اعتدال و میانه روی و دوری از اسراف و تبذیر است.

● دِل مَسْتی

خوشحالی دل، کنایه از رضایتمندی از وضع موجود و خوش باشی روزگار است.

● دَوِ دِه دو گیر، بَوِه تِرَشِ دوی اسیر

کسی که دوغ می‌داد و خود دوغ درست می‌کرد، حالا محتاج دوغ ترش شده است. معادل کوزه گر از کوزه شکسته آب می‌خورد.

● دِم نَتِکِنِه

دم تکان نمی‌دهد؛ کنایه از خستگی زیاد است غالباً در مورد بچه‌ها به کار برده می‌شود.

● دَوِ دَکَن، ماسِن دَکَن

دوغ بریز، ماست بریز؛ کنایه از درهم ریختگی و آشفتگی است.

● دِلَب دِلِیب

اصطلاحی است به معنی کج و خم کردن و قطعه قطعه کردن است.

● دَپَرِک

اصطلاحی است کنایه از پرش ناگهانی معادل شوک

● دَهَنِ تَک بوسا

گرچه ماهی (کمین کرده) در دهانه رودخانه. کنایه از فرصت‌طلبی و حریص بودن است.

تبرستان
www.tabarestan.info

● دِل کَهِو وُوَنه

دل تیره می‌شود؛ کنایه از رنج و عذاب است.

● دار لاپَه دَر نیمو

از میان شکاف درخت بیرون نیامده است. کنایه از داشتن ریشه و اصل و نسب شریف است.

• ریه دراز

کنایه از پرگویی و حرافی است.

• راه ستر سیره

خانه‌ای که در مسیر راه اصلی است؛ کنایه از نزدیک و در معرض خطر بودن است.

• رم

به مکانی که بوته‌های تمشک و خار که در جایی خاص در جنگل جمع شده باشند گفته می‌شود.

• ریگ شور

اصطلاحی است؛ کنایه از بد شستن ظرفهاست.

• رسین و سَنَه

طناب پاره می‌کند. کنایه از نهایت اشتیاق و شتاب زدگی است.

● راه سَر دَر

کسی که راه را بند می‌آورد. کنایه از ایجاد مزاحمت و باجگیری است.

● رِخته‌ی

اصطلاحی است کنایه از بی رویه و بدون نظم و ترتیب است.

● رَج کج هِکِردی

مسیر را کج کرده‌ای؛ کنایه از بی‌راهه رفتن است.

ز

- زمبیل کش زمبیل کش موس وینه
زنیل کش، کو... زنیل کش (جلویی) را می‌بیند. کنایه از عیب دیگران را دیدن و از عیب خود غافل بودن است.
- زِلان زِلان
کنایه از سرگردانی و عطش ناکی است.
- زِرا
به نیم دانه ریزتر از چپا که خیلی ریز است گفته می‌شود.
- زور قواله رِ باطل کنه
قدرت، قباله (سند) را هم باطل می‌کند. یعنی قدرت بالاتر از قانون است.
- زن و شیِ اِ قاضی انجیر دار دَره
قاضی زن و شهر بالای درخت انجیر است؛ کنایه از عادی بودن بگومگوی زن و شوهر و عدم نیاز به قاضی است.

● زن رِ شِی دارِنه بار رِ کشی

زن را شوهرش پشتیبان است و بار را کشی^۱. کنایه از ضرورت داشتن حامی در زندگی است

● زن هم‌ازی وونه، مال نوونه

«امکان» شراکت در زن هست، اما در مال نیست. طنزی است در مفهوم از لزوم مستقل بودن در مسائل مالی و تجاری.

● زبون گوشت، لامیزه پوست

زبان یک تکه گوشت و لب هم یک تکه پوستی بیش نیست. کنایه از خطرناک بودن هر چیز به ظاهر ساده است.

● رُوش

اصطلاحی است به معنی زرننگ و باهوش.

۱. نوار چرمی یا پشمی با ۱۰ سانتی‌متر عرض و ۲/۵ متر طول که بار را نگه داشته و آن را زیر شکم حیوان می‌گذارند آن گاه با طاقله محکم می‌بندند.

س

• سِرْکِه اُو ر نَدِیَه چَنَه تَنَدِه

آب سرکه را ندیده است، تا بداند که چقدر تند است. در مورد کسی که پشت سر رقیب سخن چینی کند اما در برابر او ساکت می‌نشیند.

• سَنَگ سَر چَرَا کَنَه

روی سنگ می‌چرد. کنایه از سورچرانی است.

• سَمُو سَمُو ر دَوْمَه - خَامَه هَکَنَم نَتُومَه

انواع رقص‌ها را می‌دانم اما نمی‌توانم انجام بدهم؛ کنایه از ادعاهای گزاف و بیهوده است.

• سَر پَتَه ر بَزُو

اصطلاحی است. کنایه از سروسامان دادن و جمع و جور کردن کارهاست. در مورد جوانانی که ازدواج کردند هم گفته می‌شود.

• سَر پَتَه هَکَرَدَه

اصطلاحی است؛ کنایه از سرو سامان دادن به کارهاست.

● سَر تیل دَوس

سر را گل اندود کردن، کنایه از کار فوری و شتاب زدگی است.

● سالِ کوهی

کسی که در تمام مدت سال در کوه زندگی می‌کند و به دشت نمی‌آید. نوعی دشنام و کنایه از عدم آشنایی با آداب شهری است.

● سَگ بِلِشت

لیسیده شده توسط سگ؛ کنایه از کثیفی و نامنظم بودن است.

● سَگ سِرُو

اصطلاحی است؛ کنایه از پرحرفی.

● سَگ جای خِشِ سنگین

سنگ در جای خودش ارزش دارد. کنایه از ارزش هر چیزی که به ظاهر بی‌ارزش جلوه می‌کند است.

● سَگ را گیرِنه شالِ رَم هیده نا کلی پِشت باخِسه

سگ را برای این (نگهداری می‌کنند) که شغالها را فراری دهد نه پشت لانه مرغها بخوابد. کنایه از وظیفه‌شناسی است.

● سَگِ دَر

به سگ‌های کوچکی که یک سگ می‌توانست از آن عبور کند گفته می‌شود.

● سَر دار نه

قصد دارد؛ کنایه از بهانه جویی برای ستیز است.

● سَر تیل دَوسَه

سر را گل اندود کرده است کنایه از خسران و خطای فاحش است..

• سَرِدِ آهَنَ سَر، چکُوش نَزَن

بر روی آهن سرد چکش نزن؛ کنایه از کار بیهوده و نسنجیده است. معادل اصطلاح آب در هاون کوفتن در فارسی.

• سَنَگ شِ سَنَگ رَجِ دَارَنَه گِسَن شِ دِیما

سنگ ردیف خودش را دارد و گوسفند هم چراگاه مخصوص خود را، کنایه از رعایت حد و حدود کاری است.

• سَرِ چَرِیَنَگَه؛ بِنِ دَرِیَنَگَه

کسی که سر به زیر دارد، اما پنهانی باد خارج می‌کند. کنایه از آب زیر کلاه بودن است.

• سَگِ رِیگِ پِ وِیَنَه

لته مثل سگ (خود) را نشان می‌دهد. در پاسخ به لبخند و نگاه تمسخر آمیز طرف مقابل گفته می‌شود.

• سِیو وَشَتِه کِلْ

مثل زغال تفت داده نوعی دشنام است

• سَگِ دَنَوُنْ

دندان سگ کنایه از زشتی و بدقوارگی است.

• سِک و سُو

یعنی رونق و آبادانی و در معرض دید قرار گرفتن

• سِراکُو

اصطلاحی است کنایه از پرده دری و مَنّت گذاشتن است.

● سال کوهی

کسی که علاقه زیادی به کوه دارد و سالیانه در کوه زندگی می‌کند.

● سَر صاب

اصطلاحی است؛ احتمالاً مخفف به صرافت افتادن است و متوجّه و نگاه کردن است.

تبرستان
www.tabarestan.info

● سیمکا

به جوش‌های ریز گفته می‌شود.

● سَگِ سَر نَوَرِیْنِه

سر سگ را نمی‌برند، کنایه از سختی و نحوست است. یا ناسپاسی به سگ که موجود وفاداری است روا نیست.

● سِلَک

اصطلاحی است در مورد بچه‌ها

● سَلِیْطَه^۱

نوعی دشنام زنانه است به معنی سلطه‌گر و پرده‌در.

● سَر دِم دار

کسی که دُمش را از سر دارد. کنایه از آب زیرکانه بودن است.

● سَنَگِ سَنَگِ سَر بَزَنِ تا گَرْدِ پَرِسَته

سنگ را بر سنگی بزن تا گرد و خاکی بلند شود؛ کنایه از اغتمام از فرصت‌ها و از حداقل موقعیت‌هاست.

۱. پسر زنی سلیطه دارد که به هیچ حال نسازد و فرمان نبرد.... راوندی، راحه الصدور ص ۷۵

ش

- شِتِرِه بَارِبِن کَشی آتِه خَر باره
ریسمان‌های باربند شتر باریک‌الاغ است.
در مورد چیزی که در نزدش اندک و ناچیز جلوه کند.
- شووَر
مانند شب کنایه از تاریکی و بدیمنی است.
- شِ حَرَف سَبَز هَکَرده
سخنش را سبز کرده است، یعنی خواسته‌اش عملی گردد.
- شَم که خَنه رِ واجب، مسجد کَمَل دی رِکَنِه
شمع که برای روشنایی خانه واجب است، برای مسجد کاه دود می‌کنند، معادل
چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.
- شِتِر که وُش خوانه، شِ کَلَه رِ دِراز کَنَه
شتر که علف می‌خواهد سرش را باید دراز کند؛ کنایه از پی‌گیری کارهاست.

• شِ تاسِ قَلی هَکرده

تاس خود را قلع اندود کرده است؛ یعنی به مقصد رسیده است.

• شَورِم

اصطلاحی است در مورد دریا که افراد را در دریا به سوی خود می کشد. گرداب دریایی.

• شَواش

اعلان عمومی سابقاً مبلغ و نام صاحب هدیه را در عروسی‌ها و شربت‌خوری‌ها با صدای بلند اعلام می شد که این عمل را شواش می گفتند.

• شِپِر

به شاخه‌های نرم درخت انجیر که به علت الیافی بودن برای ساخت سبد و مسطح ساختن زمین‌های کشاورزی (لوشک زدن) به کار می رود گفته می شود. گاهی شِپِر را در گذشته به دم اسب می بستند و آنگاه سوار بر اسب زمین‌ها را مسطح و برای نشا آماده می کردند.

• شالَک عروسی

عروسی شغال کوچک کنایه از بر وفق مراد بودن روزگار است.

• شِیر بَزو شالِ سِ دَکته

شیر شکار کرده است، اما شغال هم بهره گرفته است. کنایه از مفت خوری و فرصت طلبی است.

• شِل خَر چِرا

چراگاه خر لنگ؛ کنایه از دسترس بودن است. خر لنگ نمی تواند برای چرا به اعماق جنگل یا آیش برود.

● شیرین بو، شیرین برو

شیرین برو شیرین بیا. کنایه از میانه روی و رفتار پسندیده است.

● شِ گِی جَا رِ کِسی نِشون نَدِه

جای مدفوع خود را به کسی نشان نده، یعنی اسرار خودت را فاش نکن.

● شاب شبِ عید فَرَن

فاصله دوخت شب عید نزن کنایه از سهل انگاری و سمبل کاری است.^۱

● شِ رِجِ کِیلِ درِه

در رد پای خودش هست. کنایه از شجاعت و پافشاری بی مورد است.

● شال چم

مسیر و موافق رفتار شغال. کنایه از چرب زبانی و... برای رسیدن به مقصود است.

۱. معمولاً در شب عید که کار دوزندگی‌ها زیاد است برای این که کار زودتر تمام شود فاصله دوخت‌ها را بیشتر می‌کنند.

ص

- صد تا پاییز یک گل بهار نوونه
صد پاییز به ارزش یک گل بهار نمی‌شود.
- صد تا ستاره ماه ده و چار نوونه
صد تا ستاره به ارزش ماه شب چهاردهم نمی‌شود.
- صد تا دوس اگه داری مثل برار نوونه
صد تا دوست مثل برادر نمی‌شود.
- صد تا شال زیر پلنگ لر نوونه
زوزه صد تا شغال نعره یک پلنگ نمی‌شود.
- صد تا تل واش گنم بر نوونه
صد تا علف تلخ به اندازه یک گندم پوسیده نمی‌ارزد.

- صد تا عمو و دایی جان پر نوونه - هر بشکسته دل چشم انتظار نوونه

صد تا عمو و دایی مثل پدر نمی‌شود. هر شکسته دلی را نمی‌توان گفت که چشم انتظار هم هست.

- صحرای مرد و خینه زن

مرد صحرا و زن خانه کنایه از زنان شجاع و مدبر است. www.tabarestan.info تبرستان

- صد تا اُستخون خوانه سیصد من بار برداره

صد تا استخوان لازم است تا سیصد من بار را بلند کند. یعنی هر کاری اسباب و لوازم خود را دارد.

ع

- عروس هر چی قشنگ وو، یک بار هدیه کنینه
عروس هر چقدر هم زیبا باشد یک بار هدیه می‌کنند. کنایه از قدر و اندازه افراد است.
- عروس ایارنی
مگر عروس می‌آوری؟ کنایه از حرکت آهسته و کند است.
- عروسی سر پیش بَموِنِس ت مارش
غذای باقی مانده از عروسی از آن مادر توست. یعنی کنایه از زیان ندیدن است.
- علی ولی صلوات
جمله طنزی است کنایه از پایان یافتن کاری است.

ف

● فِلَانِی سایه نَوِه، کسِ سَرِ دَکَفِه

فلانی سایه نشده است تا روی کسی بیفتد؛ کنایه از خنثی بودن و فایده‌ای نداشتن است.

● فقیر آدمِ رِ زنِ هِدایی ونه حمومِ مِزِ ونه هِدی

به آدم فقیر زن دادی پول حمامش را هم باید بدهی؛ نکوهش فقر در باور عوام است.

● فتور

نوعی دشنام است به معنی سستی.

● فقیر گَنینه کی هِدا دارا رِ گَنینه موارک ووشه

به فقیر می‌گویند چه کسی (فلان چیز) را به تو داد، اما به ثروتمند می‌گویند؛ مبارک باشد (یعنی حق توست)؛ در مذمت فقر و ستایش از ثروت در باور عوام است.

● فُکا

وسیله‌ای است در کشاورزی برای صاف کردن زمین‌ها نوع بزرگتر آن را تاش فکا می‌گویند.

● قَل

اصطلاح کشاورزی است، بستن دو چوب با پوست درخت نوعی حلقه و گره زدن است.

● فَقِیر بَمَرِدِن معلوم نیه، پول دار مول هَکَرِدِن

مردن فقیر و طفل نامشروع پولدار مشخص نمی‌شود. کنایه از سرپوش گذاشتن عیوب پولداران است.

● فِیوج مونه

مانند فیوج (طایفه‌ای از کولی‌ها) است. کنایه از بی‌انضباطی است.

● فُک دار بن اَغُوذ پیدا هَکَرْدی

زیر درخت بید گردو پیدا کردی کنایه از خوش شانسی است.

ق

• قَرِنا قوز

اصطلاحی است به معنی بالا و پایین، ناصاف

• قاطرِ بوْتِنِه تِ پَر کیه، بوْتِه مِ مارِ اَسِبِه

به قاطر گفتند پدر تو کیست، گفت مادر من اسب است. کنایه از نیای بد داشتن است. پدر قاطر خر و مادر او اسب است.

• قَبْرِستون چَرِه

چریدن در قبرستان. کنایه از دم مرگ بودن است.

• قوزِه ره وَنه غریبه جا هِدائِن، گوزِ مِسگر دِکون

پز را باید در جای غربت داد و باد شکم را در دکان مسگری. یعنی هر کاری جایی و مکانی خاص دارد.^۱

۱. پز دادن در غربت چون کسی انسان را نمی‌شناسد اثر منفی ندارد و باد شکم خالی کردن در مسگری که سرو صدای چکش زیاد است هم شنیده نمی‌شود.

● قَدْ عَقْلِ بَاشِ

نیروی بدنی بر عقل چیرگی دارد؛ کنایه از کار خام و نپخته است.

● قَاضِیْ که مَدْعِی بَوِه، زَن طِلَاق

قاضی که مدعی گردید، طلاق گرفتن زن حتمی است.

● قَدْ مِیْس، سِینِ بِیْس

قد به اندازه مشت، ولی سنش بیست سال (می‌نماید)؛ کنایه از زیرکی و بیش از سن و سال نشان دادن است.

ک

• کِلا بشکنه، بو در نَشُونه

کوزه بزرگ اگر بشکند بوی آن بخش نمی‌شود. یعنی اختلاف و کدورت بستگان امری داخلی است و ربطی به غریبه‌ها ندارد.
آشنایان ره عشق گرم خون بخورند ناکسم گر که شکایت بر بیگانه برم

• کِلا به کِلا کینه

کوزه به کوزه می‌کند، کنایه از بیهودگی و وقت تلف کردن است.

• کِمِلِ پِلِ سَرِ رَدِ وُونِه؛ اسبِ پِلِ سَرِ رَدِ وُونِه

از پِلِ باریک (به قطر کاه) رد می‌شود اما از پِلِ گشاد (که اسب می‌تواند رد شود) عبور نمی‌کند. کنایه از بی‌ثباتی در تصمیم‌گیری‌هاست.

• کرک و کُوز

مرغ و باد بدن؛ کنایه از امر محال و خسیس بودن است.

• **کِلِ نَمِدِ رَاسْتکارِ هَکَرِدِه^۱**

نمد کوتاه را بلند کرده است؛ کنایه از آشوب طلبی است.

• **کِرکِ پَچْکِلِ کِنِه؛ شِ سَرِ کَنه**

مرغ هر چه خاک را زیر و رو می‌کند؛ بر سر خودش می‌ریزد؛ یعنی نتیجه هر عمل به خود انسان بر می‌گردد.

تبرستان
www.tabarestan.info

• **کَلِ سَرِ چِینِکا**

جوجه ضعیف توسری خور، کنایه از تحقیر و مورد ستم واقع شدن است.

• **کَلِ بَمَرِدِه کورِ نازنین بَوِه**

کچل مرده است ولی کور نازنین شده است؛ کنایه از ترجیح دادن یکی بر دیگری است یا حذف رقیب.

• **کَهِ کَلِمِ رِ خِرَنه**

کدو کلم را می‌خورد کنایه از سادگی و بی‌ارزش بودن و نداری است.

• **کورِ با مِشی و سیس**

گره کور و سوسک؛ کنایه از خسیس بودن است.

• **کَلَا کَفْتِل**

اصطلاحی است کنایه از پاپوش درست کردن است.

• **کورِ سَپِل**

خرمگس کور؛ کنایه از گیر دادن و ایجاد مزاحمت است.

۱. احتمالاً اشاره به واقعه ای است که نمد مثل علم یا پرچم در مواقع خاص مثل درگیری‌های قومی و ... جهت اعلان عمومی آویزان می‌کردند.

• کَهِی نَار

نوعی غذای محلی که از کدو درست می‌شود. کنایه از بی‌ارزش بودن و نوعی دشنام است.

• کَشِ کَهِی هَکَرِدِه

پهلوی خود را پر از کدو ساخته است. کنایه از فرصت طلبی و بی‌نیازی است.

• کور کور چَم

(مثل) کورها همه جا دست کشیدن؛ کنایه از انجام دادن همه کارهاست.

• کِلِش نَکَرْدی

سرفه نکرده‌ای؛ کنایه از مجرد یا متاهل بودن است.

• کِلِهٔ مار رِ پِیش دَرِه

فرزند از مادر جلو افتاده است؛ کنایه از بی‌ادبی فرزند در سخن گفتن است.

• کِرَاتِ تَلِی رِ مَوْنَه

تیغ کرات را می‌ماند؛ کنایه از سودمند نبودن و زیان رسانی است.

• کَل

اصطلاحی است که معانی متعددی دارد در مورد حمام به معنی تعطیل شدن، به معنی معشوقه پنهانی، بر شاخ بلند بز و هرس کردن درختان و کل به کل کردن یعنی مجادله کردن و به معنی کچل و بی‌مو شدن که در باور عامه نشانه زیرکی و هوشمندی است که می‌گویند حتّی شاه عباس اول صفوی باهوش و نابغه را فریب داد.

• کَشُون

اصطلاحی است به معنی دایر و بائر بودن زمین کشاورزی

• کِهو گِل شِ کَنّا بِنِ بَزَن

گل کبود (روشن) را به منزلگاه خود بزن؛ کنایه از آبروداری است.

• کَلِ پِلو نِدانِه گِنِه خِرَش ویشتر دَکَن

به کچل پلو نمی‌دادند می‌گفت خورش بیشتر بریز کنایه از بی‌رویی و توقع زیاد است.

• کَلّه تور

(کسی) که سرش مثل تور است. کنایه از زورگویی و نادانی است شاید منظور از تور مخفف تورانیان و دشمنان عصر اسطوره‌ای تاریخ ایران باشد.

• کوهی را رو هِدائی، با چرم و پاتوانِه دِلِه

به فرد کوهی رو دادی با کفش چرمی (مخصوص کوهها) وارد خانه می‌شود. کنایه از سوء استفاده نمودن است.

• کَعْبِه دِلِه بلبَلک بَزومه

داخل خانه خدا سوت زدم؛ کنایه از عمل نسنجیده است.

• کبابی ر گومش تن گیرنه؛ نأ مجيله تن

کبابی را از بدن گاومیش می‌گیرند نه از تن مورچه؛ یعنی کار بزرگ را باید از آدمهای بزرگ خواست.

• کَمِل خال جا، سَر ورینه

با یک دانه کاه سر می‌برد؛ معادل با پنبه سر بریدن است.

• کِرِدِ کد بانو

کنایه از کدبانویی ماهر در آشپزی و خانه داری است.

• کَهِو تیل بَرَه

اصطلاحی است؛ نوعی دشنام است.

• کَن و مِن

کنایه از مکان ناشناخته و ناکجا آباد است.

• کوهی اِخِنه

خانه فرد کوهستانی؛ کنایه از بی نظمی است. (بیلاق نشینان به اقتضای شغل خود فرصت چیش منظم وسایل منزل خود در قشلاق را نداشتند.)

• کِلِ دِم

دُم کوتاه؛ کنایه از نارسا بودن است.

• کَشِ دَوِسْتَه

پهلوی خود را بسته است؛ کنایه از نهایت سود و فایده بردن از کاری است

• کِلْ پیر وِرْزَا رِخْشِ

شخم زدن برای ورزا | گاو نر | پیر خوشایند است؛ کنایه از انجام کاری است که موافق طبع و علاقه است.

• کِتار کَشِینه

چانه می کشد ، کنایه از حرف مفت و پر حرفی است.

● **کِلَش کَشِ مِشتِ نَکنه**

سرفه شکم را پر نمی‌کند.^۱

کنایه از تعارف بی‌مورد است. معادل تعارف شاه عبدالعظیمی.

● **کِینگِ لِسِی**

لیسیدن کو...؛ کنایه از چرب زبانی است.

● **کَلَب و کوس**

اصطلاحی است کنایه از کاری است که با فشار و زور انجام پذیرد.

● **کِینگِ سَرِشت**

کسی که معقد خود را جا می‌گذارد؛ طنزی کنایه از حواس‌پرتی زیاد است.

● **کِیجا که مار دارِنه؛ شِی خِنه رِ خارِ دارِنه**

دختری که مادر خوب دارد می‌تواند خانه شوهر را به خوبی اداره کند. کنایه از اهمیت مادر است.

● **کَتِینِ کَشِ دِته چَشِ دَرِه مِینِ اِشِینه**

انگار روی کنده درخت دو تا چشم است که من را نگاه می‌کند کنایه از بی‌تفاوتی و بی‌خیالی و عدم تأثیرپذیری است.

● **کار سبزی پلا نکن**

کار را مثل سبزی پلو نکن، کنایه از درهم و برهم و مشخص نبودن کار است.

● **کِتنِی شونی**

می‌کوبی و می‌روی؛ کنایه از حرف‌نسنجیده و تکراری است.

۱. این مثل را از یک مازندرانی در وصف سرویس بهداشتی حرم امام رضا (ع) در مشهد شنیدم.

● کِنس تیم

تخم از گل طنزی است در مورد افراد کوتاه قد و قوی است.

تبرستان

www.tabarestan.info

گ

• گو هَنْ دَكِتِه

گاو در باتلاق فرو رفته است؛ کنایه از بی‌ارزش بودن چیزی یا فردی است؛ در مورد کسانی که بعد از مرگ مراسمی در خور آنان گرفته نمی‌شود می‌گویند.

• گِسَن چاق هَسَه یا لاغَر شِ پَشَم سَرِ خِسِنِه

گوسفند چاق است یا لاغر روی پشم خود می‌خوابد؛ کنایه از بی‌نیازی یا مسئول کار خویش بودن است.

• گِلِ بِنِ بُوَر

زیر گل برو؛ نوعی دشنام مادرانه^۱ است.

• گویِ دِلِه‌ی خَر

خری در میان گاوها؛ کنایه از عدم تناسب و ناسازگاری است.

۱. دریاور عام مردم مازندران بر آنند که پدر حق دشنام دادن فرزند ندارد چون موثر است، اما دشنام مادران بی‌تاثیر است.

• گلو گلوی قربون

نوعی نوازش مادرانه نسبت به فرزندان خود^۱

• گو گوز بزو؛ کره بسوته

انگار گاو باد خارج کرد و کره (اسب) سوخته است (مرده است)؛ کنایه از بی اثر بودن کار و نتیجه آن است.

• گو شاشید، سسکه پاشید

گاو شاشید و قطرات آن پخش شد؛ طتری است در مورد کسانی که ادعای فامیلی می‌کنند حال آنکه نسبت خانوادگی بسیار دوری دارند.

• گاهی یال نیشتی، گاهی دم

زمانی بر یال می‌نیشنی و زمانی بر دم؛ کنایه از فرصت طلبی است.

• گی چنگ زن

کسی که مدفوع خود را چنگ می‌زند. کنایه از بی‌عرضگی و ناتوانی در کارهاست.

• گته گوز پاسنگ

اصطلاحی است کنایه از تکبر و غرور کاذب است.

۲. در فرهنگ عامه، تشبیه فرزندان به گوساله و گاو که نقش کلیدی در زندگی کشاورزی و معشیت روستائیان داشته است. شبیه شتر در میان اعراب که توهین به حساب نمی‌آمده است. یکی از نشانه‌های غنای زبان مازندرانی این است که غالباً حیوانات در مراحل مختلف زندگی اسامی مختلف دارند به بچه گاو و گوساله عزیز و دوست داشتنی گلو می‌گویند و حدود بیست اسم دیگر. رجوع شود به مقاله به غنای زبان مازندرانی - مرحوم پرتوی آملی ص ۲۷۰-۲۵۱ به نقل از باختر، فصلنامه علمی - پژوهشی، سال پنجم، شماره ۱۸-۱۷، پاییز ۱۳۸۸

• گِدا خَرِ بَخَرِیّه

گدا خر خرید؛ کنایه از تازه به دوران رسیده هاست.

• کُل عید روز دَسِت گیرِنه

گل را در روز عید به دست می‌گیرند؛ کنایه از انجام هر کار در زمان خود است.

• گته اسم آوازه – پیتِه لِشِکِ دروازه

شخصی است که با داشتن نام و شهرت دروازه ورودی (خانه‌اش) خراب و پوسیده است.

معادل صدای طبل از دور خوش است.

• گَتهِ موس، گته شلوارِ خوانه

کو... بزرگ، شلوار بزرگ هم می‌خواهد. کنایه از احساس مسئولیت بزرگتر در مقابل مقام و پست بزرگ است.

• گُو بتیم، هِدا شالِ دَس

شکمبه گاو را به دست شغال داده است؛ کنایه از عمل ناشیانه و ساده لوحانه است.

• گوگِ کِنّه

گوساله به دنیا می‌آورد. کنایه از اشتیاق فراوان و شتاب زدگی است.

• گِیسِ رَگِنه

پشت گردنش را می‌خارد کنایه از تردید و دو دلی است.

• گالِشِ سیره

سرای گالش (گاوداران بزرگ)؛ کنایه از درهم و برهم بودن و بی‌نظمی است.

• کَل بورِدهِ بالاِ خِنه

موش به اطاق بالایی رفته است.

کیجارِ یزوینه

دختر را بر زمین زد

کیجای زریک زریک

دختر جیغ و داد کشید

کیجارِ بیتِه پَنیک

(موش) دختر را نیشگون گرفت

طنزی کودکانه است که در مورد دختران گفته می‌شود. تبرستان

www.tabarestan.info

ل

• لوچو اَنّه

لوچو^۱ می‌گذارد. کنایه از شرط و شروط سخت است.

• لَمِ بِن

زی بوته‌ها (تمشک)، نوعی دشنام است، یعنی گم شو

• لینگ بن تلی درّه

زیر پای او تیغ است کنایه از غیر قابل اعتماد بودن و نیت پلید داشتن است.

• لینگ دِپِت^۲

پای پیچیده شده؛ نوعی توهین و دشنام معادل دزد است.

۱. لوچو نوعی کشتی محلی است که بعد از جشن عید ماه ۲۶ مرداد به شکرانه پیروزی فریدون بر ضحاک برگزار می‌شد که هنوز هم ادامه دارد. جایزه آن در گذشته قالی، نمد و ... بود که بر چوبی آویزان می‌کردند و به سرپهلوان می‌دادند به همین جهت به آن لوچو می‌گفتند؛ امروزه جایزه آن به گوسفند و گاو نر جوان (تَشک) تغییر کرده است.

۲. گویا دزدان به هنگام دزدی پای خود را با پارچه یا چیزی می‌پوشاندند تا صدایی شنیده نشود.

• لحاف دِلِه آخون

آخوند توی لحاف. کنایه از همسر است.

• لو بَزُو

لگد زده است؛ کنایه از تَمَرَد و ناسپاسی است. معمولاً در مورد گاوهابی که زمان شیردادن آن به سر رسیده و مانع از دوشیدن می‌شوند به کار می‌رود. در مورد افراد ناسپاس هم به طنز گفته می‌شود.

• لوئشه اِسّا، دَنُون بيمو

لب و لوچه ایستاده است، ولی دندان آمده است. کنایه از شتاب زدگی بی‌مورد است.

م

● مَجْلِسِ بِي كَهِي نَارِ نَوُونِه

مجلس بدون خورشت کدو نمی‌شود.

طنزی است در مورد افراد یا چیزهایی که بی ارزشند ولی با ارزش جلوه می‌کنند.

● مالِ يَكِ رَاهِ شُونِه، صاحبِ مالِ هزار رَاه

اموال (سرقت شده) از یک راه برده می‌شود، ولی صاحب اموال به هزار راه (فکر) می‌کند. کنایه از نگرانی تشویش خاطر و مشکوک شدن شدن به چندین نفر و روش می‌باشد.

● مَسَّ وِ مَوْسِ دَارِنِه

اصطلاحی است، کنایه از بهانه جویی و بی‌خیالی است.

● مَاچِه خَر

خرماده. نوعی توهین است.

● ماهی بَیْتَه

ماهی گرفته است؛ کنایه از وادادگی است.

● میچکا آنگیر^۱، مَیِیج نوونه

انگور خودرو، مویز نمی‌شود؛ کنایه از تناسب امور با هم است.

● مگه رِستَم دَسَ بِشکنی

مگر دست رستم را شکسته‌ای. طنزی است در مورد کسانی که ادعای انجام کار بزرگ دارند.

● ماسَ جوله، زَنِ زَرِ نووَنه

ظرف چوبی ماست (جوله) مهریه زن نمی‌شود. کنایه از هزینه بر بودن هر کار با ارزشی است.

● مِ کرک چَنگوم سَرِ مِرغِنه کِنه

مرغ من بر سر تیرک هم تخم می‌گذارد. کنایه از بخت و اقبال و خوش شانسی است.

● مِشک مِشک

مثل مشک کنایه از نهایت مرغوب و تمیز بودن است غالباً در مورد برنج به کار می‌رود.

● مِیس مِسی

کنایه از تعلل و عدم ثبات و قاطعیت در کارهاست.

۱. به انگورهای ریزی که به صورت خودرو بر روی پرچین‌ها رشد می‌کنند. میچکا انگیر (انگور گنجشک) می‌گویند.

● مِ چَش چَک بَزو

چشم من انگار ضربه خورده است. کنایه از خسران و زیان است.

● مَگه چَنگَل دَفَن هَکَرْدی^۱

مگر چغندر دفن کرده‌ای؟ کنایه از بی ارزش بودن چیزی یا کسی است.

● مَرغِنِه فِل هَدَاه

تخم مرغ را زیر خاکستر نهاده است. کنایه از سکون و عدم تحرک است.

● مِجِیک

بر سر مژه، نوک درخت

● مَرْدِ اَوْنِه که بی کومه دَشْتَبُونی هَکِنِه

مرد آن است که بدون داشتن کومه‌ای از مزارع نگهداری دهد؛ کنایه از سختی کار است.

● مَگه طَویلِه سَر دَوِس می

مگر در ابتدای طویله بسته هستیم. کنایه از دسترس و بی ارزش بودن چیزی یا شخصی است. (معمولاً کشاورزان برای سهولت کار حیوانات مورد نیاز مثل اسب را در ابتدای طویله می‌بستند که یافتن آنها در تاریکی صبح آسان‌تر باشد).

۲. این مثل در مورد کسانی که مراسمی در خور شأن مردگان خود نمی‌گیرند یا قبل از مراسم چهلم پیراهن سیاه از تن به در می‌کنند هم گفته می‌شود.

● مگه سگ واش^۱ بکنی

مگر علف (سگ واش) کنده‌ای؛ کنایه از کار سخت است.

● م کشتی هشتَرَخان کار نَکنه

کشتی من که در (بندر) هشتَرَخان [آستاراخان روسیه] کار نمی‌کند. کنایه از رعایت اعتدال و اسراف نکردن و درآمد محدود است.

● مه بنِ دَرِه

زیر ابر قرار دارد. کنایه از دور از دسترس بودن است.

تبرستان
www.tabarestan.info

۱. سگ واش نوعی علف هرز خودرو سخت ریشه ای است که بنا به روایات شفاهی موثق به همراه سربازان و اسب و علیق و تدارکات سربازان استالین در شهریور ۱۳۲۰ ش. به ایران یا به روایت مردم مازندران (شوروی سال) وارد مازندران شد و به دلیل شرایط مساعد آب و هوایی سریع شروع به تکثیر نمود و کندن آن کار بسیار سختی است.

ن

• نارِکَر

یک دسته علف (زمان) ناهار - اصطلاحی است برای غذای میان روز گاو

• نَبْجَا باکله^۱

با قلای نپخته کنایه از ناسازگاری با دیگران است.

• نوکیسه جا قرض نکن، اِسا که هِکِردی خَرَج نَکِن

از نوکیسه پول قرض نگیر؛ حالا که قرض گرفتی آن را خرج نکن. کنایه از عدم ظرفیت و تحمل تازه به دوران رسیده‌هاست.

• نیشْتاک

به آب اضافی که از زمین‌های کشاورزی بالا دست به زمین‌های پایین‌تر می‌ریزد؛ گفته می‌شود.

۱. گاهی نَبْجَا مجبی (عدس نپخته) هم گفته می‌شود.

● نَکِه

به گردوی درشت و بی عیب گفته می‌شود کنایه از گل سر سبد بودن است.

● نَکِرِه

نوعی دشنام است؛ احتمالاً همان واژه نکره عربی است.

● نَا دیر نَا تیل

نه دور است، نه گل آلود؛ کنایه از در دسترس بودن منظور و هدف است.

● نِه زَن دَارِمِه نَه زَر، طَلَب خَوَاه بَیْتِه مِ دَر

نه زن دارم نه طلا، اما طلب کار درب مرا کنده است. کنایه از در دسر بی‌مورد است.

● نَم بَیْتِه تَنبَک

تمبکِ رطوبت گرفته (که معمولاً صدای کم و نارسایی دارد)
کنایه از انجام ندادن امور و اعتماد نداشتن است.

● نَرَم گَنَم اَسیو رِ خِرَاب کِنِه

گندم نرم آسیاب را خراب می‌کند؛ کنایه از زیرکی و فتنه‌گری است.

● نَوْمَزِه^۱ بَازِی اَمِه جِه بِرِسیه مَاه تَو بَوَه

نامزد بازی که به ما رسید مهتابی شد. کنایه از بداقبالی و از دست رفتن فرصت است.

۲. در گذشته نه چندان دور رابطه عاشقانه مرد با نامزدش ممنوع و با خط و نشان کشیدن‌های پدر و برادران عروس همراه بود که خاطرات تلخ و شیرین را به وجود آورده است.

● نا تور بزو نا تیشه ، هکرده بار لاشه

هیچ تبر یا تیشه‌ای (به زمین) نزد، اما مقدار زیادی هیزم نصیبش شده است.
کنایه از ثروت و سرمایه‌ای است که بدون رنج و غالباً از طریق ارث به دست می‌آید.

و

• وَعِدِه مِّن و تو سَرِ خَرْمِنِ چَمَاز

وعده من و تو سر خرمن سرخس است. کنایه از بی حاصل و بی نتیجه بودن کاری است.

• وَنِه پالون کچ

پالان او کچ است. کنایه از بدطینتی و نادرست بودن فردی است.

• وَنَگْ کَرِ شَالُ

شغال زوزه کشنده. کنایه از کسی که هیاهو و سرو صدای پوچ دارد.

• وَنِه چش، قَلی هَکَرده لاقلی رِ موئِه

چشم او ماهی تابه قلع اندود شده را می‌ماند کنایه از ترسناک بودن است.

• وَرِه شُورمه، اِمَه

او را می‌شویم و وا می‌نهم. کنایه از حیثیت و ابروی کسی را بردن است.

● **وِنِه گِی رِ سَگ نَخَرِنِه**

مدفوع او را سگ هم نمی خورد. کنایه از بی خاصیت و غیر مفید بودن است.

● **وِنِه کَش وَرَفِ رَاه نَکِنِه**

مدفوع او (حتی) راهی در میان برف ایجاد نمی کند. کنایه از غیر مفید بودن است.

● **وَل اسب سِ وَلِ پالون دوجِنِه**

برای اسب کج و معوج پالان کج و معوج می دوزند. کنایه از رفتاری در خور شأن طرف متقابل.

● **وِنِه وِنِی زَک؛ اِتِه لو بورده**

چرک داخل بینی او کمی بالاتر رفته است. کنایه از امیدوار شدن و حل اندکی از مشکلات است.

● **وِنِه گاسَه، شمشیر**

شاقه کتف او (مثل) شمشیر است. کنایه از نفوذ داشتن و فرصت طلبی یعنی با کمترین وسیله به هدف می رسد.

● **وَرِه شاخِ فرو هِداه**

شاخش را در (زمین) فرو داده است؛ کنایه از شکست فاحش حریف و رقیب است.

● **وَشونِ بَمِرِدِه اسپِیچ نه من پی دارنه**

کک مرده آنها نه من چربی دارد؛ کنایه از تفاخر و تبختر و غرور است.

● **وِنِه حَرَفِ جَا وَک او نَکَفِنِه**

با حرف او قورباغه هم داخل آب نمی رود. کنایه از بی ارزش بودن سخن است.

• وَنِه پَنِبِه رِ آفتاب دِنِه

پنبه او را در آفتاب می‌نهد. کنایه از افشاگری است.

• وَک دَنُون^۱

دندان قورباغه، کنایه از نداشتن دندان است؛ طنزی است در مورد کودکانی که دندانهای ریز و نامرتب دارند.

• وَنِه تَن جِل بَکَشِيَه

پارچه تش را کشیده است. کنایه از بیگاری کشیدن و سوءاستفاده است.

• وَنِه لُقْمِه بَزِه مَاسْ نَخْرِمِه

لقمه ماست زده او را نمی‌خورم. کنایه از متکی بودن به خود است.

• وَشَنِي کَنَو^۲

زالوی گرسنه؛ کنایه از حریص بودن است.

• وَر تِک

نوعی همیاری دو جانبه است که به هنگام کارهای کشاورزی مثل نشاء و وجین انجام می‌دهند. معادل کایر.

۱. فرهنگ عامه مردم مازندران بر این باور است که اگر خداوند به قورباغه دندان می‌داد به دلیل فراوانی آن نسل کشاورزان از بین می‌رفت.

۲ - زالودرمانی در فرهنگ پزشکی مازندران از هزاران سال پیش رایج بوده است. نگارنده موارد متعددی را در دوران کودکی مشاهده نموده است. امروزه در پزشکی نوین زالودرمانی رایج و بسیاری از کشورهای اروپایی است به خصوص انگلیس از این راه سود سرشاری می‌برند و بهترین نوع زالو برای درمان زالویی که حدود یکصد و پنجاه سال پیش از مازندران به انگلیس منتقل و امروزه در چندین هکتار زمین پرورش و به نقاط مختلف جهان صادر می‌شود.

• **وَل چو راس نَوونه**

چوب کج راست نمی‌شود، یعنی انسان دغل باز هیچ گاه درست نمی‌شود؛ کنایه از اصل و ریشه و ذات افراد است.

• **وَشَنی گَل دَکَتِه دونه انبار**

موش گرسنه داخل انبار برنج افتاد؛ یعنی کسی که حریص و طماع و سختی کشیده بود حالا موقعیت خوبی برای چریدن نصیب او شده است.

• **وَشَنی گَل**

موش گرسنه کنایه از حریص بودن و یا بی‌انضباطی است.

• **وَشون گورِس نَکَلِه**

از دستشان گورس^۱ هم نمی‌ریزد. کنایه از ناامیدی و خسیس بودن است.

• **وَنه تَبَ چَک هَکَرِه**

توپ اوجفت و جور شده است (یعنی ضربه توپ اصابت کرد در بازی تَب‌کا).
کنایه از به هدف رسیدن است.

• **وَنه ناکِ چُو هِدائِه**

چوب را زیر گلوی او قرار داده است. کنایه از غلبه بر حریف و ناامیدی رقیب اوست.

۱. گورس: نوعی نان که از جو ساخته می‌شود و ارزش چندانی ندارد.

ه

● هنگ

کاملاً پخته؛ حتی از پختن گذشته یا قوام آورده باشد.

● همسایه رِگو وُوِه، امارِ دو ووه

همسایه اگر گاو داشته باشد (حداقل) دوغ آن نصیب ما می‌شود. کنایه از حداقل سود رسانی است.

● هتب تب

اصطلاحی است؛ کنایه از ادعای زیاد داشتن است.

● همه تله ایا کفنه، امه تله پس پسی

در تله همه اییا می‌افتد در تله ما پس‌پسی (هزار). کنایه از بداقبالی است.

● هر چی ان و من، نصیب دردمن

هر چه غم و اندوه است نصیب صاحب درد می‌شود. شکایت از جفای روزگار است.

● هَمَه سِ پِر وَه، شِ سِ کِل پِر

برای همه پدر بود و برای خودش ناپدری. کنایه از عدم توجه به خویشتن و دلسوزی برای دیگران است.

● هَلوم

به لبه و پرتگاه نهرها و رودخانه‌ها گفته می‌شود.

● هِر کِی سِر شیر خِرَنه؛ چکو^۱ پِشْتِه رِ هَم دوشِ بیره

هر کس سر شیر می‌خورد جوانه‌های درختان را باید حمل کند؛ یعنی هر منفعتی زحمتی را به دنبال دارد.

● هِدَار پِای

اصطلاحی است به معنی سرسری گرفتن، بدون برنامه بودن است.

● هَشْت هِشْتِرُوک

اصطلاحی است در مورد دختران پر جنب و جوش و شلوغ و بی مسئولیت.

● هِر کِی اِسبِه ریش، خویش؟

مگر هر کسی که ریش سفید دارد از خویشان توست؟ کنایه از زیاده‌خواهی است.

● هِر کِس شِ گوگ رِ اشناسنه

هر کسی گوساله خود را می‌شناسد؛ یعنی هر کس ایل و تبار خود را می‌شناسد.

۱. سر شاخه‌های تازه که خوراک دامها می‌شود را چکو و در نور چَرده می‌گویند.

ی

• یَکَدَم

به کوزه گلی که در آن ماست تهیه می کردند می گفتند. (به کوزه‌های گلی بزرگ خُم و کوچکتر کلا و بقیه پیلک، دَمکاک و بالاخره به کوچکترین کوزه گلی دِزِک می گفتند.)

• یَک کَل رَسینِ اینگینه

بر روی یک شاخ ریمان می اندازد؛ کنایه از سهل انگاری و تمایل نداشتن به کاری است.

• یَک نَفَرِ گِی رَ دَمیج که رُغنِ بَخَرده وُ وُئِه

مدفوع کسی را لگد کن که (حداقل) روغن خورده باشد؛ یعنی از کسی تقاضایی کن که از ارزش آن را داشته باشد.

• یَک پَهلو کَت

کسی که به یک طرف افتاده است؛ کنایه از لجاجت است.

● یک کاسه مَس

با داشتن یک کاسه (غذا) مست و سرخوش است. یعنی آینده نگر نیست.

● یار یار زَنّه

هماورد طلب می‌کند؛ کنایه از روحیه آشوب طلبی است.

● یا کار یا کِره^۱

یا کار یا بچه‌داری؛ کنایه از انتظار زیاد داشتن است.

تبرستان
www.tabarestan.info

۱ - در مورد مادرانی که به بهانه نگهداری بچه از کار کردن طفره می‌روند گفته می‌شود.

تبرستان
www.tabarestan.info

